

درس های

فر وید

برای زندگی

برت کر
صالح نجفی

مطرح شده است (۰۰۰)

www.iranlib.com

سرشناسه:

کار، برت

Kahr, Brett

عنوان و نام پدیدآور:

درسهای فروید برای زندگی / برت کار؛ ترجمه صالح نجفی.

مشخصات نشر:

تهران: نشر هنوز، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری:

۱۶۰ ص. ۱۱×۱۶، ۱۶ س. م.

شابک:

978-600-6047-33-1

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت:

عنوان اصلی: Life Lessons From Freud, 2013.

موضوع:

فروید، زیگموند، ۱۸۵۶-۱۹۳۹ م. -- نقد و تفسیر

موضوع:

فروید، زیگموند، ۱۸۵۶-۱۹۳۹ م. -- تأثیر

موضوع:

فروید، زیگموند، ۱۸۵۶-۱۹۳۹ م.

موضوع:

Freud, Sigmund

شناسه افزوده:

نجفی صالح، ۱۳۵۴- مترجم

رده بندی کنگره:

BF1۰۹/۰۴۳۰۱۳۱۴

رده بندی دیویی:

۱۵۰/۱۵۲

شماره کتابشناسی ملی

۲۰۴۷۷۱۶

درس های فروید برای زندگی

نویسنده: برت کار

مترجم: صالح نجفی

ویراستار: فاطمه زمانی

چاپ اول، پاییز ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

طراحی کتاب: استودیوکارگاه - محیا کتابچی

اجرا: مریم درخشان

لیتوگرافی و چاپ: نقره آبی

تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است. هرگونه استفاده از متن این کتاب منوط به اجازه کتبی ناشر است.

نشر هنوز، تهران، صندوق پستی ۱۴۸۶-۱۹۳۹۵ *** www.hanooz.pub, info@hanoozpub.com

۱۱	مقدمه
۲۵	۱. چگونه بزرگ‌ترین موفقیت‌ها را برپا دهیم
۳۷	۲. چگونه از گناه کوه می‌سازیم
۵۱	۳. چگونه رازی نهان و عمیق را لومی دهیم
۶۳	۴. چگونه عاشق می‌شویم
۷۵	۵. چگونه کل خانواده خود را از بین ببریم... اما از راه درست
۸۹	۶. چگونه جوکی واقعاً با سزه را ضایع می‌کنیم
۱۰۱	۷. چگونه گذشته را فراموش کنیم
۱۱۱	۸. چگونه پاک‌ناچیز می‌شویم
۱۳۱	نتیجه: میراث بشردوستی فروید
۱۳۹	مشق شب
۱۴۹	فهرست نام‌ها

مقدمه

تنها یک روز پس از ورود به دانشگاه، در یکی از مهمانی‌هایی که برای دوازدهم جوین سال اول برگزار می‌شد، خود را در اتاق استراحت استادان اسکندریاسم، خرم‌و خندان قدح باده به دست. پس از گپ و گفت با یک متخصص قرون وسطی و سپس یکی از استادان یونان باستان، درگیر بحث و گفتگو با یک زیست‌شیمی‌دان برجسته شدم. نعره زد که «فروید! تو به فروید علاقه داری؟» من من کنان گفتم «بله» و بدین سان به یک باره از ساده‌لوحی روان‌شناسی فروید به یک دانشجوی ناشی و تازه کار روان‌شناسی پرده برداشتم. سر صحبت به زخندی زد که «اوهم» و بعد در حالی که سومین یا چهارمین نامش را برایش را سر می‌کشید با ضرس قاطع گفت: «پنجاه درصد تمام نوشته‌های فروید نادرست است... و پنجاه درصد باقی مانده توضیح واضحی ندارد.» با ترس و لرز کوشیدم استدلال کنم که شاید کار فروید حسن‌هایی هم داشته باشد، ولی راه به جایی نبردم. مرغ این آقای متشخص

یک پا داشت. از نظر او فروید شایسته عنوان دانشمند نبود. دست‌از‌پادرازتر مهمانی را ترک گفتم، بیمناک که مبادا شیفتگی جوانی من به فروید اساساً نابه‌جا بوده.

مام‌نیش و کنایه‌هایی که در سال‌های دههٔ ۱۹۸۰ شنیدم در برابر ریشخندهایی که زیگموند فروید می‌بایست در نخستین دهه‌های قرن بیستم تحمل کرده باشد رنگ می‌بازند. فروید که در رشته مغزو اعصاب در پی خواننده بود متخصص درمان بیماری‌های عصبی نظیر هیستری و روان‌جوری مرام با اضطراب بود؛ هنگامی که پزشکی جوان بود داعیه‌دار پزشکی وین را با اظهار نظرهای تکان‌دهنده‌اش شوکه کرده بود. گفته می‌شود بسیاری از کسانی که از لحاظ روان و اعصاب ناخوش‌احوالند، ممکن است در نوساوگی و خردسالی ضربه‌های عاطفی و آسیب‌هایی را تجربه کرده باشند که در بیشتر موارد ماهیت جنسی دارند.

فروید دربارهٔ این زخم‌های روحی [traumas] به تفصیل در کتاب *تجزیه و تحلیل* از حسن تعبیر و لاپوشانی‌هایی که در گفتار رایج اواخر قرن سجد م باب بود، خودداری ورزید. این صراحت چشمگیر باعث شد بسیاری از پزشکان پیشکسوت، فروید را به باد انتقاد گیرند و او را شیرین‌عقلی دچار انحراف‌های جنسی بخوانند.

هنگامی که فروید در سال ۱۹۳۹ از دنیا رفت، آقای اندرو راگ - گان،

از جراحان ارشد بیمارستان چشم پزشکی لندن، در مقاله‌ای مندرج در نشریه معتبر پزشکی *لنسیت* [به معنای «نیشتر»] به روان‌کاو مرده حمله کرد و نوشت: «اشتغال خاطر ناسالم فروید به مسائل جنسی تا حد بسیار زیادی باعث‌ویانی انحطاط فکری و انحراف ذائقه‌ای بوده است که مردمان بسیاری از جمله مردم انگلیس و بالأخص زنان تحقیر و در سال‌های پس از جنگ جهانی اول از راه به در کرده است. این اشتقاق که به خودی خود مصیبتی عظاماست پیامدهایی بی‌اندازه خراب کننده داشته، زیرا بی‌تردید راه را برای پذیرش گسترده ایدئولوژی فاسد و بی‌عقایدی هموار کرده است که از دل آن بلشویسم، نازیسم و جنگ حاضر سرچشمه گرفت.» البته نشریه *لنسیت* مقاله دیگری هم به نام «نیشتر جان ریگمن چاپ کرد که سر به سر مدح و ثنای فروید برد؛ او یکی از نخستین شاگردان بریتانیایی فروید بود. ریگمن در مقاله‌اش اعتراف کرد: «فروید در آدمی این احساس را پدید می‌آورد که در حلقه نوع تازه‌ای از موجودات - که کمال مطلوبی برای طبیعت بشری است - به سر آمده است. روشن است که فروید طیف وسیعی از واکنش‌ها را برانگیخته است.» از واکنش‌هایی که او را مهم‌ترین روان‌شناس سراسر تاریخ خوانده‌اند تا آن‌هایی که او را کلاهبرداری شهوت‌ران و مبتلا به وسواس دانسته‌اند:

زیگیسموند اشلومو فروید در ۶ مه ۱۸۵۶ در شهر فرایبورگ ایالت
موراویا به دنیا آمد که آن زمان جزئی از خاک امپراطوری بی دروپیکر
اتریش - مجارستان بود. فروید در خانواده ای بالنسبه مفلس و
محتاج بار آمد، پدرش تاجر پشم بود، مردی پرتلاش ولی ناموفق.
در سال ۱۸۵۹ خانواده فروید به وین کوچ کردند و در دانشگاه وین
برای که به آنها فروید خوش درخشید. کمی پیش از فراغت از
تحصیل در رشته پزشکی فروید نام خود را از زیگیسموند اشلوموی عبری
به نام آلمانی زیگیسموند تغییر داد که هم جلوه ای بود از آرزوی
فروید برای آن که تاجر امان یهودی ستیزی شایع آن دوره در امان
ماند و هم با بی باکی خاص شخصیت بی واکنری، نیات شوالیه وار
خوبش را به گوش همگان برساند. زیگیسموند فروید نمی خواست
مانند پدرش تاجری پرتلاش ولی ناموفق باشد بلکه به دانشگاه وین
رفت، به کانون دیرینه سال علم و فرهنگ که در سال ۱۲۶۵ میلادی
تأسیس شده بود، و سرانجام پزشک شد.

فروید با موفقیت درجه دکترای پزشکی اش را در سال ۱۸۸۱ گرفت
و اندکی بعد به جمع کارکنان بزرگ ترین بیمارستان ریسر
آلگماینس کرانکنهاس، پیوست. در همین زمان با پزشکی
سرشناس و مسن تر به نام دکتر یوزف برویر آشنا شد. او تجربه
خارق العاده اش را در مورد معالجه بانویی جوان به نام برتا پانهایم

با فروید در میان گذاشت. برتا با تعداد فراوانی از علائم گیج‌کننده هیستری نظیر توهم‌های بصری و فلج‌های بی‌دلیل دست‌وپنجه نرم می‌کرد. درحالی‌که سایر پزشکان در آن دوره برای بیماران مبتلا به هیستری داروهای آرام‌بخش یا حمام آب‌گرم یا انواع استراحت‌درمانی تجویز می‌کردند یا درواقع هیچ راه علاجی نمی‌ساختند، برویر شروع کرد به گفت‌وگو با خانم پانهایم. شگفتا که علائم هیستری او، فقط و فقط با حرف زدن، رفته‌رفته محو شد و طوری شد که خانم جوان از این فرایند با عنوان «دودکش پاک‌کنی» یا «گفت‌وگو، مانی» [درمان از طریق حرف زدن و صحبت کردن] یاد کرد. مانی که دکتر برویر از این تجربه داد، تأثیری عظیم بر فروید گذاشت. طالب فراوانی درباره امکان معالجه و مداوای روان‌رنجوری و اختلال عصاب به او آموخت؛ اختلال‌هایی روانی که به نظر می‌رسید هیچ علت جسمانی واضحی ندارند و به معالجات جسمانی متعارف واکنشی نشان نمی‌دادند.

اکثر پزشکان قرن نوزدهم بیماران مبتلا به هیستری را زنان سالخورده و بیش‌ازحد احساساتی طبقه اعیان و اشرافی می‌دانستند. او برعکس ممکن است، با کمی بی‌مهری، آنان را «افرادی گزافه‌گو» بخوانیم. ولی فروید کوشید تا در ورای رفتارهای مهرطلبانه ایشان به دنبال

دغدغه‌ها و نگرانی‌های ژرف‌ترشان بگردد. او برای افزایش دانش خویش درباره هیستری و دیگر اختلال‌های روانی، به همراه برجسته‌ترین متخصص اعصاب و هیستری در فرانسه، پرفسور ژان مارتن شارکو، چندین ماه در پاریس در بیمارستان سالپتریر مشغول کار و پژوهش شد. او به فروید این حقیقت را آموزاند که زنان نیز می‌توانند به هیستری مبتلا شوند و مهم‌تر این‌که علائم هیستری را می‌توان به یاری هیپنوتیسم [خواب مصنوعی] درمان کرد و از همه آن‌ها مهم‌تر، ترزیگموند فروید جوان هم‌اینک دریافته بود که روان‌رنجوری لزوماً حاشیای دائمی و فلج‌کننده نیست؛ و این‌که امکان مداوا و بهبود این بیماری وجود داشت، منتها نه با وسایل و معاینات پزشکی، با روش‌های روان‌شناسانه.

فروید پس از مراجعت به وین در یازدهمین عید پاک سال ۱۸۸۶ مطب خصوصی خود را افتتاح کرد و روش نوپای «گفت‌گودرمانی» را که از برویر آموخته بود، و نیز روش‌های مبتنی بر خود-تحقیق را که از شارکو و دیگران فرا گرفته بود، به کار بست (البته در انجام این فن آخری را کنار نهاد و بر رشد و گسترش روش اول متمرکز شد). یکی از بیماران او، زنی به نام مادام بنونیستی، که به احتمال زیاد کوشش فروید را برای درمان خویش سودمند یافته بود، برای قدردانی کاناپه‌ای [couch، در زبان انگلیسی به «تخت معاینه»

هم اطلاق می‌شود] به او هدیه کرد. فروید پس از آن بیمارانش را تشویق می‌کرد تا در این کاناپه راحت [که در اصل نوعی تخت نیمکتی ترکی یا «دیوان» بود] دراز بکشند و آن‌گاه خودش در پشت کاناپه - خارج از دیدرس بیمار - می‌نشست و بدین‌سان به بیماران اجازه می‌داد تا درباره ترس‌ها و خیال‌پردازی‌های خصوصی، خاطرات او و خواهش‌ها، تکانه‌های جنسی و پرخاش جویانه، رؤیاها و سلامت بدنی سماری خویش بدون مانع و رادع صحبت کنند. فروید با کمال بی‌سیرت و لذت دریافت که گفت‌وگو درمانی فوق‌العاده نیرومند است و در آن رفته رفته نتایج تکان‌دهنده‌ای دست یافت. بیماران او با صراحت از زخم‌های روحی و ضربه‌های عاطفی خویش سخن می‌گفتند و بر اثر از بین رفتن این بار احساس رهایی و آزادی می‌کردند. در شرایطی که اکثر رینی‌ها برای تمدد اعصاب و از یاده بردن مشکلات خویش با نوای شاد و سرخ‌ساز و الس‌های یوهان اشتراوس پسر می‌رقصیدند، فروید وینی‌ها را مجبور می‌کرد تا مشکلات و آلام خویش را به یاد آورند و محیط بی‌حمتی و بی‌توجهی تا بتوانند این کار را انجام دهند.

خلاف منطق تاریخ است اگر گمان بریم فروید ناگهان و بی‌مقدمه روی صحنه روان‌پزشکی ظاهر شد، همان‌طور که در اسطوره‌های یونان آتنا ناگهان از جمجمه سرزنوس برون جست - دیگر پزشکان

در وین و در سایر نقاط خاک اروپا پیش از او دست به کارهایی با ماهیتی مشابه زده بودند؛ و راستش را خواسته باشید، وین در آستانهٔ قرن بیستم مالا مال بود از شور و هیجان برای فکرهای نو، نه فقط در پزشکی، در پهنهٔ سیاست و هنر نیز خوش می‌درخشید؛ و در آغاز قرن بیستم، پایتخت اتریش بدل شده بود به خاکی حاصلخیز برای ریش‌اندازی‌های انقلابی، خواه در طراحی‌های آگون شیله که با هنرهای عصری اش از پیکرهای برهنه و جنازه‌مانند قراردادهای طراحی را زیر پا گذاشت، خواه در موسیقی آرنولد شوپنبرگ که موسیقی آتوئیسم را ابداع کرد و خواه در نمایش‌نامه‌های آرتور اشرینتسler که بی‌پرده با مسائل جنسی قلم می‌زد. فروید فقط جزئی از این فضای پرتب‌وتاب بود، فضایی که در آن خلاقیت و آزاداندیشی و اعمال تحریک‌آمیز موج می‌زد. البته که فروید جزء بسیار مهمی از این کل مواج بود.

در سال ۱۸۹۵، فروید و برویر کتابی دربارهٔ درمان هیپنوتری از راه گفت‌وگو منتشر کردند، رساله‌ای که سرآغاز حضور بالین فروید در صحنهٔ پزشکی در سطح بین‌المللی بود. اندکی پس از انتشار این رساله، آلفرد فن برگر نامی روش تازهٔ فروید برای درمان بیماران اعصاب و روان را در یکی از روزنامه‌های وین با تعبیر «جراحی روح» توصیف کرد، تعبیری موجز و عالی که روش درمان فروید را

شکل تازه‌ای از پزشکی معرفی می‌کرد که نه جسم بلکه ذهن را مداوا می‌کرد. سال بعد، در سال ۱۸۹۶، فروید برای اولین بار واژه «پسیکو-آنالیز» (روان‌کاوی) را به زبان فرانسه در یک نشریه عصب‌شناسی مطرح کرد. از آن پس سبلی از نوشته‌های تاریخ‌ساز از قلم او جاری شد و انتشار یافت، از جمله کتاب بلندآوازه تفسیر رؤیا که در ۴ نوامبر ۱۸۹۹ به چاپ رسید، اما در صفحه عنوان آن تاریخ ۱۹۰۰ درج شد و ناشر بدین وسیله تصدیق کرد که این کتاب اثری تازه حیاتی برای رقیبی جدید است. این شاهکاری بدیله نه تنها نمایانگر تحولی مستمر فروید بود که رؤیا را بخشی عمیقاً با معنا از حیات ذهنی افراد تلقی می‌کرد، بلکه الگویی مستدل و دقیق برای بررسی فرآیندهای روان بشر به دست می‌داد؛ همچنین مرکب از ذهنی خودآگاه با ابعادی بالنسبه محدود و همچنین ذهنی ناخودآگاه که کاملاً غایب است که بر بخش اعظم افکار ما حکم می‌راند و بیرون از دایره آگاهی ما جای دارد. فروید نه تنها دانشمندی باوجدان و نویسنده‌ای پرکار بود بلکه یک بازاریابی زبرورنگ نیز بود؛ خوب می‌دانست که باید در میان روان‌کاوانه خویش را «به بازار عرضه کند» و می‌دانست که باید نفوذ در دم‌دستگاه روان‌پزشکی حتماً باید کتاب‌ها و مقاله‌هایی درباره روش خویش منتشر کند و کارورزان جوان‌تر روان‌کاوی را

پرورش دهد، کارورزانی که بتوانند بر یافته‌های او در زمینه کارایی گفت‌وگو درمانی صحنه بگذارند. پس از چند دهه کار شاق بی‌وقفه، روان‌کاوی سرانجام آن‌چنان محبوبیتی به هم زد که رفته‌رفته به جریان اصلی فرهنگ رخنه کرد. در سال ۱۹۲۶، گنورگ ویلهلم پابست، از فیلم‌سازان نامی سینمای صامت، فیلم *اسرار یک روح را در برلین* (The Secret of a Soul in Berlin) را ساخت که داستانی درباره‌ی مردی که چاقوهراسی یا ترس بیمارگونه بر او دست داده و تحت درمان روان‌کاوانه قرار می‌گیرد. همان سال در برادوی، تیه‌نونف بیچارد راجرز [آهنگساز] و لورنتس هارت [ترانه‌سرا] نمایش کم‌بسیاری، *زیکال پگی آن را به روی صحنه بردند* که ارجاع‌های فراوانی به روان‌شناسی نوین فرویدی داشت و صحنه‌ای طولانی از یک رویا در آن بود.

روشن بود که فروید به صحنه آمد است اما همان حیص‌ویص حزب کارگران ناسیونال - سوسیالیست آلمان در پی در صحنه نهاد وی درنگ فروید را یک یهودی برانداز و مخبر محرم عمومی تشخیص داد که نه تنها کتاب‌های مستهجنی درباره‌ی مسائل جنسی نوشته است، بلکه خود فلسفه‌اش هم حاکی از آن است که مراد از خود جرئت دهند تا به یاری فرایند روان‌کاوی مهار زندگی‌های‌شان را به دست خویش گیرند - امری که تضاد آشکار داشت با ایدئولوژی هیتلر که می‌خواست همگان گوش به فرمان دولتی

فاشیستی باشند و بدین سان نازی‌ها در سال ۱۹۳۳ کتاب‌های فروید را در یکی از میدان‌های عمومی برلین در آتشی عظیم سوزاندند، در کنار نوشته‌های یهودیان دیگری چون کارل مارکس و آلبرت اینشتین. به‌رغم درخواست‌های مکرر همکاران فروید، او حاضر به مهاجرت از سرزمین آبا و اجدادی‌اش، اتریش، نشد؛ ولی سه سال بعد در سال ۱۹۳۸، پس از آن‌که نازی‌ها دو تن از فرزندان او را اسارت کردند، کوتاه آمد و به یاری شاگرد ثروتمندش، شاهزاده خانم ماری بناپات و انسون که به نازی‌ها رشوه داد، به همراه خانواده‌اش به لندن سفر کردند. سرانجام گریخت و پانزده‌ونیم ماه آخر عمرش را در آن شهر نراند. رویا بر اثر ابتلا به سرطان دهان در ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۹، در پی سه سال بیش از حد مورفین - که پزشک معالجش به قصد تسکین درد - تحمل ناکردنی‌اش تجویز کرده بود - در سن هشتاد و سه سالگی درگذشت.

زندگی و کار فروید از ایام نوجوانی‌ام تاکنون همواره برای من سونگر بوده است و از آن‌جا که من تحصیلات خود را در روان‌شناسی و روان‌درمانی ادامه دادم، پیوسته با علاقه و دقتی فزاینده کارهای فروید را می‌خواندم. من نه تنها متخصص روان‌درمانی به روش فرویدی شدم و در سه دهه اخیر در این حیطه به فعالیت خویش ادامه دادم، خود نیز دوره‌ای طولانی تحت روان‌کاوی فرویدی

بوده‌ام، تجربه‌ای که برای من از بسیاری جهات بی‌اندازه راه‌گشا بوده است. به‌علاوه، من درس تاریخ خوانده‌ام و در این مقام مصاحبه‌های فراوانی کرده‌ام، هم با اندک‌شمار کسانی که تماس شخصی با فروید داشته بودند و هم با انبوه کسانی (راستش را خواسته باشید، چند صد نفری) که با قدیمی‌ترین شاگردان فروید آشنایی داشته‌اند. در جوانی یک سال در خانه فروید در لندن - که هم اینک در آنجا فروید زندگی می‌کرد - کار کردم و در سال‌های اخیر به آن‌جا بازگشتم و یکی از متهمین موزه شدم. بنابراین، باید اعتراف کنم که من گرایش نیرومند به فروید ارم، اما امیدوارم گرایش شخصی من حاصل یک عمر کندوکاو جدی در نوشته‌ها و دستاوردهای او باشد. در برخورد با بیماران دریافته‌ام که بدون فروید قدمی نمی‌توانم برداشتم و هر روز فروید را همراه خود به اتاق مطبعم می‌برم، زیرا او برای من و همکارانم اساسی‌ترین ابزارها را برای فهم رگوریش و راه‌های مداوای جنون و مصائب روانی تدارک دیده است.

اگرچه من به‌لحاظ کار پژوهشی و حرفه‌ای‌ام همواره رابطه‌ای عاشقانه با فروید داشته‌ام، به‌هیچ‌وجه نباید نتیجه گرفت که من از او بی‌ساخته‌ام و قادر به تشخیص نقاط ضعف، کاستی‌ها یا حتی قساوت‌های گاه‌وبیگاه شخصیت او نبوده‌ام. فروید می‌توانست با

بیمارانش با کمال سخاوت و صمیمیت برخورد کند، در کارهای عملی اش درخششی خیره‌کننده داشته باشد و به مدد قوه خیال بی‌همتایش یافته‌های خویش در روان‌شناسی را مبدل به نهضتی بزرگ‌المللی متشکل از فعالان حیطة روان‌کاوی سازد، ولی در عین حال می‌توانست سنگدل و بی‌رحم باشد و در مواردی انگیزه‌های ساریستی اخلاق حرفه‌ای را زیر پا بگذارد. با گذشت چند دهه فعالیت، با طرم جمع است که به چشم انداز همه‌جانبه‌ای از کار و زندگی فریب دست یافته‌ام که به من امکان داده است تا در اوج احترام به او حاشیای اطراف را نیز فرو نگذارم. من از فروید درس‌های بسیاری برای حجاب زریستن آموخته‌ام، اما در مکتب زندگی واقعی نیز درس‌های فراوانی برای رفتار کردن به شیوه‌های متفاوت فرا گرفته‌ام.